

نوع مقاله: پژوهشی

رویکرد چین به نهادهای بین المللی

افشین شامیری شکفتی^۱، زینب فرهادی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

چکیده

در طول چند دهه اخیر، چین برای تکمیل قدرت همه جانبه خود، بر منابع پر شمار قدرت، به ویژه منابع جدید آن متمرکز شده است؛ از این رو، نهادهای بین المللی برای این کشور در سطح منطقه ای و بین المللی اهمیت فزاینده ای پیدا کرده اند. پرسشی که در این پژوهش در پی پاسخ گویی به آن هستیم، این است که «چرا چین، مشارکت خود را در نهادهای بین المللی افزایش داده و درصدد خلق نهادهای جدید، به ویژه نهادهای اقتصادی و مالی است؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش حاضر، مبتنی بر این گزاره است که «چینی ها برای تغییر و تقویت جایگاه بین المللی خود از یک سو و تغییر در ترتیبات امنیتی و اقتصادی جهانی از سوی دیگر، با رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت آمیز اقدام به مشارکت در نهادهای بین المللی و در برخی موارد، اقدام به خلق نهادهای منطقه ای و بین المللی (مانند سازمان همکاری شانگهای، بریکس، و بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی) کرده اند.» این رویکرد که برآمده از غلبه رویکرد عمل گرایانه در سیاست خارجی چین است، سه مرحله امتناع، مشارکت، و نهادسازی در عرصه بین المللی را دربر می گیرد. روش به کاررفته در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از منابع کتابخانه ای و اینترنتی انجام شده است.

واژگان کلیدی: چین، نهاد گرایی، عمل گرایی، مشارکت، نهادسازی بین المللی

۱. دانش آموزخته دکترای روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران afshinshamiri@gmail.com
۲. دانش آموزخته دکترای روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول) Farhadizeynab02@gmail.com

China's Approach to International Institutions

Afshin Shamiri Shekofti¹, Zeynab Farhadi²

Over the past few decades, China has concentrated on numerous resources, especially new power resources, to complete its all-aspects power. This research investigates the different reason for China's increasing participation in international institutions as well as creating new economic and financial institutions. Findings show that China has taken a non-aggressive and peaceful approach to participating in international institutions and in some cases creates regional and international institutions (such as Shanghai Cooperation Organization, BRICS, and the Asian Infrastructure Investment Bank) in order to change and strengthen its international position, and to change global security and economic arrangements. This approach, which stems from the dominance of the pragmatic approach in Chinese foreign policy, includes three stages of refusal, participation, and institutionalization in the international arena. The method of this research is a descriptive-analytical method.

Keywords: China, Institutionalization, Partnership, Pragmatism, International Institutionalization

1. Ph. D in International Relations, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

2. (Corresponding Author) Ph. D in International Relations, Department of International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Farhadizeynab02@gmail.com)

مقدمه

در دنیای امروز، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، نقش بسیار برجسته‌ای در نظم بین‌المللی ایفا می‌کنند و بر روابط و تعاملات اجتماعی بین‌المللی بسیار تأثیر گذارند؛ به گونه‌ای که همراهی کردن و مشارکت در این نوع نهادها یا به‌چالش کشیدن آن‌ها و تعارض با مواضع، قوانین، و مقررات آن‌ها می‌تواند سرانجام بسیار متفاوتی برای کنشگران بین‌المللی به‌همراه داشته باشد.

هزاران سازمان بین‌المللی در جهان شکل گرفته‌اند که هر یک با کارکرد و نقش متفاوت در حوزه‌های خاص به نزدیک شدن دولت‌ها به انتظارات و خواسته‌هایشان در همان زمینه کمک می‌کنند. گستردگی این سازمان‌ها و نهادها در عصر حاضر، حکایت از شکل‌گیری نوعی نظم ویژه با روابط و تعاملات ویژه‌ای دارد که رفتار دولت‌ها را در زمینه‌های مختلف شکل می‌دهد.

بررسی سیاست خارجی چین در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که به دلایل داخلی و خارجی پرشمار، رویکرد این کشور به قدرت و امنیت و همچنین، مؤلفه‌های آن‌ها با گذشته متفاوت است و این کشور تنها در پی رشد و توسعه اقتصادی یا به‌بیان روشن‌تر، مؤلفه‌های اقتصادی قدرت نیست، بلکه قدرت آن در همه زمینه‌ها در حال افزایش است. یکی از عرصه‌هایی که در شرایط حاضر به‌شدت مورد تأکید سیاست‌گذاران این کشور است، ایفای نقش پررنگ در نهادهای بین‌المللی است. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی برای جامعه چین، یکی از مؤلفه‌های اصلی هماهنگی این کشور با دنیای بیرون از خود به‌شمار می‌آیند. از این دیدگاه، وجود همین نهادها در حوزه‌های گوناگون و مشارکت روزافزون این کشور در آن‌ها است که همراهی و هماهنگی چین با جامعه جهانی را امکان‌پذیر می‌کند. از نگاه رهبران چین، به‌ویژه دنگ شیائوپینگ و جانشینانش، حضور فعال چین در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، بخشی از مسیر رشد این کشور و همچنین، راهی برای تغییر جایگاه آن در عرصه بین‌الملل به‌شمار می‌آید. رویکرد چین در مورد نهادهای بین‌المللی، تنها به مشارکت در این نهادها خلاصه نشده و در سال‌های اخیر، به‌ویژه در دوران شی جین‌پینگ، اقدام به طرح نهادهای جدید کرده است.

ایجاد یا همکاری در ایجاد برخی از سازمان‌های موازی با نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی (مانند بریکس و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی) پرسش‌های زیادی را برای تحلیل‌گران این حوزه درباره هدف و دلیل رفتار چین در این زمینه ایجاد می‌کند. این نهادها چه هستند و هدف چین از ایجاد آن‌ها چیست. به‌بیان روشن‌تر، چه برداشتهایی می‌توان از ایجاد یا همکاری در ایجاد نهادهای موازی در امور بین‌الملل داشت؟ پاسخ این پرسش‌ها کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از علت رفتار این کشور در

امور بین‌المللی داشته باشیم.

در این نوشتار، با کمک چارچوب نظری نهاد‌گرایی، در پی توضیح نحوه تعامل چین با نهادهای بین‌المللی و چرایی تمایل این کشور به مشارکت در نهادها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌ایم. پرسشی که در این پژوهش بررسی می‌شود این است که «چرا چین، مشارکت خود را در نهادهای بین‌المللی افزایش داده و در پی بنا نهادن نهادهای جدید، به‌ویژه نهادهای اقتصادی و مالی است؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیه پژوهش مبتنی بر این گزاره است که «چینی‌ها برای تغییر و تقویت جایگاه بین‌المللی خود از یک سو و تغییر در ترتیبات امنیتی و اقتصادی جهانی از سوی دیگر، با رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت‌آمیز اقدام به مشارکت در نهادهای بین‌المللی یا در برخی موارد، اقدام به ایجاد نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی (مانند شانگهای، بریکس، و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی) کرده‌اند. این رویکرد که برآمده از غلبه رویکرد عمل‌گرایی در سیاست خارجی چین است، سه مرحله امتناع، مشارکت، و نهادسازی در عرصه بین‌المللی را دربر می‌گیرد.

روش پژوهش حاضر نیز با توجه به ماهیت نظری آن، توصیفی-تحلیلی بوده و ابزار گردآوری داده‌های آن نیز کتابخانه‌ای و اینترنتی است. سازمان‌دهی پژوهش پیش‌رو این‌گونه خواهد بود که ابتدا ادبیات و آثار نگاشته‌شده در این حوزه بررسی و نقد می‌شوند. در بخش دوم، چارچوب نظری پژوهش، یعنی «نهاد‌گرایی»، تشریح می‌شود. در بخش سوم، بحث عمل‌گرایی در سیاست‌های چین بررسی خواهد شد. بخش چهارم، به یافته‌های پژوهش اختصاص دارد. در این بخش سه رویکرد چین به نهادهای بین‌المللی، یعنی امتناع، مشارکت در نهادهای بین‌المللی، و نهادسازی، واکاوی می‌شود. بخش پایانی این مقاله به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۱. پیشینه پژوهش

با افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی چین در سال‌های اخیر، رویکرد این کشور در مورد نهادهای بین‌المللی به یکی از موضوع‌های جالب توجه در میان پژوهشگران روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این مسئله، به‌ویژه با تمرکز چین بر ایجاد نهادسازی و تلاش برای خلق یک رویه بین‌المللی در دوره شی جین‌پینگ، سبب شده است که بسیاری از پژوهش‌ها بر این موضوع تأکید داشته باشند و نقطه شروع خود را فعالیت چین برای کنترل هرچه بیشتر بر قوانین و هنجارهای بین‌المللی قرار دهند. پژوهش‌های فراوانی درباره ارتباط و پیوند چین با نهادهای بین‌المللی انجام شده است که هر یک در پی پاسخ به پرسشی

در این باره بوده‌اند؛ به‌عنوان مثال، برخی از پژوهش‌ها به این موضوع پرداخته‌اند که نحوه مشارکت این کشور در نظم بین‌المللی چگونه است؟ آیا این کشور سعی دارد بیشتر در نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول مشارکت کند یا تلاش می‌کند برای کنترل بیشتر بر قوانین و هنجارها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نوینی را ایجاد کند (Ikenberry, G. J. & Lim, 2017). در ادامه برخی از آثار بررسی شده‌اند:

محسن شریعتی‌نیا در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و منافع چین در سازمان همکاری شانگهای» (۱۳۹۰) این موضوع را بررسی کرده است که ضرورت توسعه اقتصادی و ایجاد محیط امنیتی باثبات در حوزه‌های پیرامونی و بین‌المللی، مقامات چینی را به سوی تنظیم سند مواضع چین درباره مفهوم نوین امنیت در میانه دهه ۱۹۹۰ سوق داد که تقویت سازمان‌ها و سازوکارهای منطقه‌ای از جمله مهم‌ترین نکات سند یادشده به‌شمار می‌آیند. نقش چین در سازمان همکاری شانگهای، به‌عنوان یکی دیگر از سازمان‌های مهم آسیایی، نیز به‌طور کلی از همین قواعد (مفهوم نوین امنیت) پیروی می‌کند؛ اگرچه حضور و نفوذ این کشور در آن بسیار پررنگ‌تر است. شکل‌دهی و تقویت رفتار چین در مورد سازمان همکاری شانگهای از قواعد کلی حاکم بر راهبرد کلان این کشور و نیز اهداف بنیادین دیپلماسی امنیتی آن مستثنا نیست؛ به‌این‌معنا که جذب منابع بین‌المللی لازم برای پیشبرد توسعه اقتصادی، ثبات در محیط امنیتی، گسترش نفوذ به‌عنوان یک قدرت بزرگ، جذب بخشی از منابع بین‌المللی لازم برای پیشبرد توسعه، و نیز کسب بازارهای جدید، اهداف اصلی چین از پی‌ریزی و حضور فعال در این سازمان به‌شمار می‌آیند.

معصومه رادگودرزی و عسگر صفری در مقاله‌ای با عنوان «نهادسازی منطقه‌ای چین و آینده نظم بین‌المللی لیبرال: مطالعه موردی آسیای مرکزی» (۱۳۹۸)، تلاش کرده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که «چین چه نگاهی به نظم بین‌المللی لیبرال دارد و اقدامات این کشور در زمینه نهادسازی منطقه‌ای را باید چگونه تفسیر کرد؟» در پاسخ به این پرسش، نگارندگان بر این نظر بوده‌اند که با وجود گسترش تنش میان چین و غرب، نگاه چین به نظم لیبرالی، نگاهی اصلاح‌گرا است و نهادسازی منطقه‌ای چین، از جمله در آسیای مرکزی، در غالب ابتکارهایی چون «یک کمربند، یک جاده» نیز از این منظر قابل تفسیر است.

محمود واعظی در مقاله‌ای با عنوان «اهداف و منافع چین و روسیه در سازمان شانگهای» (۱۳۸۴)، با رویکردی توصیفی-تحلیلی، نقش، اهداف، و منافع دو کشور چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای را در سه سطح سیاسی، دفاعی-امنیتی، و اقتصادی بررسی کرده است تا درک بهتر و جامع‌تری از تحولات این سازمان منطقه‌ای نوظهور در نظام بین‌الملل و نیز حوزه ژئوپلیتیک اوراسیا به‌دست آورد.

محمدرضا دهشیری و زهرا بهرامی در مقاله‌ای با عنوان «نگاه استراتژیک چین به بریکس» (۱۳۹۳)، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌اند که «نگاه استراتژیک چین به بریکس چگونه قابل تبیین است؟» در پاسخ به این پرسش، این فرضیه مطرح شده است که «چین در چارچوب نهادگرایی نئولیبرال در صدد است که در دوران گذار، از رهگذر تقویت همکاری‌های اقتصادی و سیاسی در قالب نهادهای گوناگون از جمله بریکس، زمینه‌ساز ایجاد یک نظام چندجانبه متعادل شود».

سعید میرترابی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «ابتکار چندجانبه‌گرایی مالی و چالش نظم مالی بین‌المللی» (۱۳۹۹) در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌اند که پس از بحران مالی ۲۰۰۸، چندجانبه‌گرایی مالی چین چگونه نظم مالی بین‌المللی را به چالش کشیده است؟ در پاسخ، نویسندگان این فرضیه را مطرح کرده‌اند که «پس از بحران مالی ۲۰۰۸، چین با انتشار ایده چندجانبه‌گرایی مالی به بیرون، بلوک تاریخی جدیدی موازی با نظم مالی بین‌الملل ایجاد کرده و از این طریق، موقعیت هژمونیک نظم مالی موجود را به چالش کشیده است». یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، چین با هنجارسازی و انتشار ایده‌های چینی و از طریق بانک آسیایی زیرساخت، رویه وام‌های بدون شرط، صندوق مالی و ذخیره بریکس، و همکاری مالی و پولی با کشورهای دیگر در چارچوب طرح بازسازی جاده ابریشم تلاش کرده است نوعی دید از چندجانبه‌گرایی مالی را خارج از نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سازمان‌دهی، و پیکربندی جدیدی را در ساختار تاریخی نظم نهادی بین‌الملل ایجاد کند.

مرور آثار نوشته‌شده درباره چین و نهادهای بین‌المللی، حکایت از این دارد که هریک از این آثار، نقش چین را در یک سازمان خاص یا اهداف این کشور را از شکل‌دهی به یک نهاد خاص بررسی کرده‌اند. برخی از این آثار، ابعاد ویژه‌ای از حضور چین در نهادهای بین‌المللی (مانند ابعاد مالی و اقتصادی) را واکاوی کرده‌اند و برخی نیز تنها به نقش چین در نهادهای منطقه‌ای و آن‌هم در یک منطقه خاص بسنده کرده‌اند و در نهایت، نگاه چین به نهادهای بین‌المللی از منظر رقابت با نظم لیبرال موجود و نهادهای آن‌ها تشریح شده است. بدیهی است که نگاه تک‌بعدی یا تک‌علتی به پدیده‌های علوم انسانی، شناخت جامعی به مخاطب منتقل نمی‌کند. با در نظر داشتن این نکات می‌توان دریافت که نوعی خلأ پژوهشی درباره نوع نگاه چین به نهادهای بین‌المللی وجود دارد. در همین راستا، پژوهش پیش‌رو با نگاهی تاریخی و با کاربست روش توصیفی-تحلیلی، مسیر پیموده‌شده از سوی چین در رابطه با نهادهای بین‌المللی (از امتناع تا پذیرش و مشارکت و سرانجام، خلق نهادهای جدید) را تشریح می‌کند. بر این اساس، نوآوری مقاله حاضر، ارائه نگاهی جامع از رویکردهای چین به نهادهای بین‌المللی و درعین حال، واکاوی علل و چرایی کاربست این رویکردها است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

رژیم‌ها، یک‌سری از اصول، قواعد، هنجارها، و رویه‌های بین‌المللی هستند که انتظارات بازیگران در چارچوب آن‌ها با یکدیگر پیوند می‌خورد و رفتار کنشگران را تنظیم کرده و به آن معنا و مفهوم می‌دهند. در چارچوب این رژیم‌ها، نهادهایی شکل می‌گیرند که کارکردهای متفاوتی دارند و در حوزه‌های ویژه‌ای، رفتار کنشگران را شکل می‌دهند. این نهادها، محصول نوع روابط و تعاملات خاصی هستند که بر جامعه بین‌المللی حاکم است؛ به‌عنوان مثال، سازمان ملل خود، در حال حاضر یک نهاد بین‌المللی به‌شمار می‌آید که رفتار دولت‌ها را در حوزه‌های گوناگون، تنظیم می‌کند و به آن معنا و مفهوم می‌بخشد (Ghasemi, 2014: 18-19).

درواقع، نهادها، مجموعه‌ای از قواعد به‌هم‌پیوسته و مرتبط هستند که رفتار ویژه‌ای را توصیه نموده، فعالیت و اقدام را مقید و محدود کرده، و به انتظارات کشورها شکل می‌بخشد. نهادهای بین‌المللی از طریق اطلاع‌رسانی به کشورها، امکان چانه‌زنی و مذاکره را فراهم می‌کنند و بر رفتار و اعمال کشورها تأثیر می‌گذارند (Griffiths, 2014). نهادهای بین‌المللی بر منابع قدرت کشورهای عضو تأثیر می‌گذارند و برای کشورهایی که سیاست‌هایشان با قواعد و مقررات آن‌ها سازگاری دارد، به‌عنوان یک منبع قدرت و نفوذ عمل می‌کنند. آن‌ها برای برخی کشورهای عضو، یک منبع قدرت مهم به‌شمار می‌آیند و از طریق تأثیرگذاری بر انگیزه‌های گوناگون و متنوع کشورها، بر رفتار و اعمال آن‌ها تأثیر می‌گذارند (Sorenson & Jackson, 2013: 153).

نولیبرال‌ها بر این نظرند که نهادهای بین‌المللی از طریق ارائه اطلاعات و امکان‌پذیر کردن شفافیت، زمینه‌گرد هم آمدن کشورهای مختلف، پیرامون یک موضوع خاص را فراهم می‌کند و هزینه مبادله و تعامل را نیز کاهش می‌دهند. همچنین، نهادها با ارائه اطلاعات و شفافیت، سطح فریب‌کاری را در بین اعضا کاهش می‌دهند. درواقع، شکل‌گیری فهم مشترک پیرامون موضوعی خاص کمک می‌کند که دولت‌ها، خواسته‌ها و اولویت‌های خود را بهتر و کم‌هزینه‌تر تأمین کنند (Moshirzadeh, 2009: 349-350). افزون‌براین، نزدیک بودن خواسته‌ها و اولویت‌های کشورها به ترجیحات و قواعد بین‌المللی می‌تواند هزینه تأمین منافع ملی را کاهش دهد (Daheshyar, 2006: 67).

امروزه، صرف‌نظر از همه این مباحث و چیستی و چگونگی نهادها، آن‌ها یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت در عصر حاضر به‌شمار می‌آیند که بسیاری از دولت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، منافع و اهداف خود را از طریق آن‌ها پیگیری می‌کنند. بارت و دووال در مقاله‌ای با عنوان «قدرت در روابط بین‌الملل»، اشاره می‌کنند که این نوع قدرت، یعنی قدرت نهادی، برخلاف قدرت اجباری که بازیگر، کنترل مستقیم و

بی‌واسطه‌ای بر شرایط و رفتار بازیگران دیگر دارد، به گونه‌ای غیرمستقیم شرایط سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی را به کنترل خود درمی‌آورد. در واقع، دولت‌ها از طریق این نهادها که در قالب اصول، هنجارها، رویه‌ها، و قوانین مطرح می‌شوند، رفتار بازیگران دیگر را هدایت و کنترل کرده و در بسیاری از موارد، سبب ایجاد شرایطی می‌شوند که خودبه‌خود، به تنظیم رفتار دیگران می‌انجامد و انتخاب آینده بازیگران را شکل می‌دهد. در واقع، در این نوع قدرت، دولت‌ها از دل رویه‌ها و روابط نهادینه‌شده بین‌المللی، در پی اهداف خود هستند (Barnett and Duvall, 2005: 51-52).

یکی از ویژگی‌های مهم این نوع قدرت که سبب شده است تا دولت‌ها در پیگیری خواسته‌ها و اولویت‌های خود به آن متوسل شوند، اعمال مسالمت‌آمیز این نوع قدرت است که سبب می‌شود که مقاومت در برابر اعمال‌کننده قدرت، بسیار کمتر باشد (Schechter, 1999: 26). البته گفتنی است که سهم دولت‌ها در این نوع قدرت نیز به گونه‌ای مساوی توزیع نشده است. معمولاً دولت‌هایی که در نهادهای بین‌المللی دست بالا را دارند یا در ایجاد این نوع نهادها از سهم بیشتری برخوردارند، بیشتر می‌توانند رفتار و شرایط کنشگران دیگر را کنترل کنند. بازیگرانی که در فرایند تصمیم‌سازی نهادهای بین‌المللی قرار می‌گیرند و از قدرت بیشتری برای تهیه و تدوین دستورکارها در چنین نهادهایی برخوردارند، معمولاً از طریق آن‌ها، جریان‌ها و نوسانات بین‌المللی را کنترل می‌کنند. بازیگران کلیدی نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند تا با سهم شدن و مشارکت در تدوین دستورکار سازمان‌های بین‌المللی، جریانات سیاسی، مالی، و اقتصادی جهانی را تحت نظارت و کنترل خود درآورند و از این طریق، کنترل کنشگران پرشمار دولتی و غیردولتی را به دست گیرند (Barnett and Duvall, 2005: 53).

برخی از تحلیل‌گران نئولیبرال بر این نظرند که نهادها در کنار کارکردهایی مانند ارائه اطلاعات، شفافیت، کاهش هزینه‌های تبادلات، کاهش فریب کاری، و افزایش همکاری بین‌المللی، چارچوبی هستند که کشورها می‌توانند از طریق آن‌ها بخش عمده‌ای از منافع اقتصادی و سیاسی خود را دنبال کنند (Moshirzadeh, 2009: 71)؛ از این رو، برخی از کشورها، چندجانبه‌گرایی را در کنار دیپلماسی دوجانبه دنبال می‌کنند. رابرت کوهن در تعریف چندجانبه‌گرایی آن را عمل تطبیق و هماهنگی سیاست ملی سه یا چند کشور با ترتیبات موقت یا به‌وسیله نهادهای بین‌المللی تعریف می‌کند (Keohane, 1984: 27). برپایه این تعریف، چندجانبه‌گرایی یا در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شکل می‌گیرد و دولت‌ها در چارچوب این سازمان‌ها اقدام به هماهنگی با هم می‌کنند یا در قالب همکاری و هماهنگی بین چند کشور بر سر موضوعی خاص خارج از سازمان‌ها، ایجاد می‌شود (Schechter, 1999: 26).

گاهی نهادها پیرامون یک مسئله اقتصادی شکل می‌گیرند؛ یعنی یک یا چند مؤلفه اقتصادی در سطح خرد یا کلان، زمینه شکل‌گیری یک نهاد چندجانبه را فراهم می‌کند (Griffiths, 2014)؛ به‌عنوان نمونه، آسه‌آن، سازمان اقتصادی در شرق آسیا، در راستای تسهیل روند تجاری و حل و فصل مسائل اقتصادی در بین کشورهای منطقه عمل می‌کند. در ابتدا، کشوری مانند چین به‌دیده تردید به آن می‌نگریست؛ زیرا، تصور می‌کرد که این سازمان و اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر به‌منظور مهار قدرت چین ایجاد شده‌اند؛ اما سرانجام، چین از سازوکار آسه‌آن به‌علاوه ۳ یا آسه‌آن به‌علاوه ۱ که توانست بسیاری از مشکلات تجاری و اقتصادی و مسائل سیاسی و امنیتی دیگر را حل و فصل کند، حمایت کرد (Hamanaka, 2014: 11-12).

گاهی، نهادها پیرامون مسائل امنیتی و ترتیبات چندجانبه ایجاد می‌شوند؛ به‌این‌معنا که کشورها در پی حل و فصل مسائل و چالش‌های امنیتی خود در چارچوب سازوکارهای چندجانبه هستند (Griffiths, 2014)؛ به‌عنوان مثال، سازمان شانگهای، نمونه آشکاری از یک نهاد چندجانبه است که کشورهای عضو تلاش می‌کنند، چالش‌های امنیتی و اختلافات مرزی خود را از طریق آن حل و فصل کنند. چین نیز یکی از اعضای اصلی این سازمان است که در کنار اهداف سیاسی و اقتصادی، در پی اهداف امنیتی پرشماری در چارچوب سازوکار شانگهای است.

در مجموع، نهادهای بین‌المللی، افزون‌بر ایجاد محدودیت برای بسیاری از کشورها در عرصه بین‌المللی، می‌توانند رفتار دولت‌ها یا بازیگران دیگر را نیز هدایت و تنظیم کنند. یکی از کارکردهای مثبت این نهادها، این است که پیامدها و هزینه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر را کاهش داده و سبب می‌شوند که فضا برای حل مشکلات دسته‌جمعی باز شود.

۳. از ایدئولوژی‌گرایی تا عمل‌گرایی؛ درآمدی بر دگرگونی‌های راهبردی در سیاست چین

پیش از تشریح یافته‌های پژوهش لازم است که نگاه کوتاهی به تغییر پارادایمی در سیاست خارجی چین، از ایدئولوژی‌گرایی دوران مائو به عمل‌گرایی اقتصادی دوران دنگ، داشته باشیم؛ این مقدمه به فهم بهتر نگاه چین به نهادهای بین‌المللی کمک می‌کند.

راهبرد غالب نسل نخست رهبران چین (دوران مائو) تا حد زیادی تحت تأثیر مسائل و ملاحظات ایدئولوژیک بود (Hindiani & Afshari Aqdam, 2020: 94). در این دوران، راهبرد توسعه اقتصادی بیشتر متکی به خوداتکایی بود و دولت، نقش پررنگی در فرایندهای اقتصادی کشور ایفا می‌کرد. به‌مرور زمان، رهبران چین دریافته‌اند که روش‌های سنتی، کارآمدی لازم را ندارند؛ بنابراین، باید سیاست‌های نوینی

اتخاذ کنند (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 204). با روی کار آمدن نسل دوم رهبران (دنگ شیائوپینگ) در چین، شاهد تغییر بنیادین شیوه‌های مدیریت مسائل اقتصادی و سیاسی کشور هستیم. اگر نسل نخست (مائو) را یک نسل ایدئولوژیک بدانیم، از نسل دوم به این سو، عمل‌گرا و واقع‌گرا به شمار می‌آیند (Soltani & Solaymani, 2014: 5) و راهبرد عمل‌گرایی اقتصادی، جایگزین ملاحظات ایدئولوژیک می‌شود (Jozani Kohan & Jozani Kohan, 2019: 4). با روی کار آمدن دنگ، بسیاری از اصول و دیدگاه‌های مائو تا مدتی به تعویق افتاد و سیاست‌های جدیدی مطرح و عملیاتی شد (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 208). دنگ، در رویارویی با واقعیت‌های ملی و بین‌المللی و با توجه به نیازهای چین، با ایجاد نظام توسعه‌ای در این کشور، تحول بزرگی در نظام مدیریتی و رهبری این کشور ایجاد کرد (Soltani & Solaymani, 2014: 5). به نظر بسیاری، سیاستی که از دوران دنگ شیائوپینگ آغاز شد، مشابه روند پیموده‌شده توسط قدرت‌های بزرگی مانند ایالات متحده امریکا بود (Jozani Kohan & Jozani Kohan, 2019: 4).

مهم‌ترین تحول روی‌داده در دوران دنگ، جابه‌جایی اولویت‌های این کشور و حرکت به سوی سیاست‌گذاری عمل‌گرایانه در سیاست خارجی بود. درحالی‌که در دوران گذشته، مسائل راهبردی و ایدئولوژیک تعیین‌کننده نوع سیاست‌های حاکم بر حوزه داخلی و خارجی چین بودند، در دوره بعدی، مسائل اقتصادی و نوسازی، به‌عنوان نخستین اولویت‌های کشور تعیین شدند و برخلاف دوره پیش، توسعه اقتصادی، و نه ایدئولوژی، بود که خط‌مشی‌های کشور را تعیین می‌کرد. نتیجه این فرایند، دور شدن سیاست‌گذاری از حالت رادیکال و ایدئولوژی‌محور و نزدیک شدن به یک الگوی عمل‌گرا و عقل‌محور بود (Shirkhani & Mehdizadeh, 2008: 208). در این دوران، مؤلفه‌هایی مانند عقلانیت اقتصادی، تقویت بخش خصوصی، استفاده از علوم و فنون غرب، گسترش روابط آشتی‌جویانه با غرب، افزایش انعطاف مدیران دولتی، و تأکید بیشتر بر بازارهای جهانی مورد توجه رهبران چین بود (Soltani & Solaymani, 2014: 7). مرور این مؤلفه‌ها، حکایت از غلبه سه عنصر عمل‌گرایی، عقلانیت، و واقع‌گرایی در سیاست‌گذاری اقتصادی و سیاسی چین دارد. در ادامه به مهم‌ترین شاخص‌های غلبه این سه عنصر بر سیاست‌های چین اشاره شده است.

پذیرش واقعیت‌های موجود و استفاده بیشینه از آن در راستای منافع خود، پذیرش نظم موجود بین‌المللی و تعامل با آن، واقعی و معقول بودن منافع و هزینه‌ها، تعیین و تعریف اهداف برپایه واقعیت‌های نظام بین‌المللی، اولویت یافتن توسعه اقتصادی بر ایدئولوژی، تقدم توسعه ملی و تأمین رفاه شهروندان بر

اهداف دیگر، توجه ویژه به دانشمندان و پژوهشگران داخلی و حمایت ویژه از تولید علم، محاسبه‌گری و عقلانیت در تعریف منافع و روابط با جهان خارج، درپیش گرفتن رفتارهای مختلف در سیاست خارجی برحسب ضرورت‌های عینی، گسترش و تعمیق هرچه بیشتر روابط با کشورها و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، ارائه تصویری مطلوب از چین به جهانیان، تلاش برای برقراری رابطه با همسایگان در قالب نظریه همسایه خوب، تلاش برای ایجاد ثبات در سیاست خارجی و پرهیز از تنش و تقابل با نظام بین‌الملل، پرهیز از ورود جدی به مناقشات و درگیری‌هایی که با منافع حیاتی کشور تقابل دارند، ادغام در اقتصاد جهانی و استفاده بیشینه از ظرفیت نهادهای بین‌المللی در راستای توسعه کشور، جلوگیری از تصمیم‌های شخصی و رادیکال، تأکید بر عمل‌گرایی، کم‌رنگ شدن دولت‌محوری، تلاش برای کسب بیشینه منافع ملی و اتکا به سیاست قدرت (Hindiani & Afshari Aqdam, 2020: 82-93).

۴. یافته‌های پژوهش

در این بخش، رویکرد چین در مورد نهادهای بین‌المللی بررسی شده است. در این فرایند طولانی، ابتدا چین، به این دلیل که نهادهای بین‌المللی در خدمت نظام سرمایه‌داری و کشورهای خاصی هستند، از ورود به آن‌ها سر باز زد؛ اما به مرور و با به قدرت رسیدن نسل‌های جدید و تسلط رویکرد عمل‌گرایی بر سیاست خارجی چین، فرایند مشارکت این کشور در سازمان‌های بین‌المللی آغاز شد و در پی آن، با قدرت‌یابی چین و تغییر جایگاه بین‌المللی این کشور، به نظر می‌رسد که روند نهادسازی منطقه‌ای و بین‌المللی آن برای گردهم آوردن کشورهای نوظهور و جنوب حول محور چین، آغاز شده است. در مجموع، این بخش، سه رویکرد امتناع، مشارکت، و نهادسازی در عرصه بین‌المللی را بررسی کرده است.

۴-۱. از امتناع تا مشارکت

با پیروزی کمونیست‌ها در چین، یک‌باره نگاه آن‌ها به نظم بین‌الملل و نهادهای آن متحول شد. در واقع، تسلط مارکسیست‌ها و نگاه ایدئولوژیک آن‌ها و تجربه‌های سخت تاریخی این کشور در تعامل با کشورهای غربی در قرون گذشته (عصر تحقیر)، سبب فراگیری نگرش بدبینانه و تهاجمی به نهادهای بین‌المللی در چین شد؛ از این رو، در دوران مائو تا اواخر دهه ۱۹۷۰، مخالفت‌های سرسختانه‌ای با سازمان‌های بین‌المللی بروز کرد (Xie, 2010: 85)؛ زیرا، از نگاه ایدئولوژیک مائو، این گونه نهادها، نمادی از فرهنگ و سیاست‌های سرمایه‌داری به شمار می‌آمدند که در خدمت حفظ و استمرار آن عمل می‌کردند؛

بنابراین، لازم بود که در کنار پرهیز از ورود چین به نظم غربی و نهادهای آن، مخالفت‌های سرسختانه‌ای به‌منظور برچیدن نظام سرمایه‌داری و نهادهای آن در راستای ایجاد عدالت در گستره جهانی صورت گیرد. در این دوره مخالفت‌ها با نظام سرمایه‌داری و نهادهای آن در چارچوب سیاست‌های ایدئولوژیک انجام می‌شد (Cheng & Zhan, 1999: 93-95).

چین در دوران مائو برای رسیدن به اهداف خود، معمولاً خارج از نظم موجود عمل می‌کرد و اهداف سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود را با رویکردی مقابله‌جویانه و نگرشی بدبینانه به نظم موجود تعقیب می‌کرد. منطق تاریخی، شرایط بین‌المللی آن زمان، و همچنین، نگاه ایدئولوژیک آن‌ها سبب شده بود که مائو یک نگاه کاملاً سخت‌افزاری به دستیابی به قدرت و امنیت داشته باشد؛ زیرا، تجربه تلخ تاریخی چین در رویارویی با قدرت‌های غربی و رقم خوردن عصر تحقیر و همچنین، مؤلفه‌های ایدئولوژیک ناشی از انقلاب کمونیستی، مائو را ناگزیر کرده بود تا از این زاویه به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی نگاه کند (Blight & Cheek, 2002: 37-34).

در مرحله دوم که از دهه ۱۹۸۰ شروع شد، رویکرد این کشور در مورد سازمان‌های بین‌المللی، محتاطانه‌تر از گذشته بود. در این دوره، چین عضوی از سازمان ملل بود؛ اما انتظارات این کشور از سازمان ملل و سازمان‌های مهم دیگر بسیار کم بود و حضور فعال و مؤثری در حفظ صلح و امنیت جهانی نداشت؛ هرچند نسبت به گذشته، تحولاتی در رویکرد آن به سازمان‌ها رخ داد؛ به‌عنوان مثال، در این دوره چین با سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی زیرمجموعه سازمان ملل، مانند یونیسف، یونسکو، برنامه توسعه ملل متحد، و... ارتباط برقرار کرد (Xie, 2010: 85-87).

شاید یکی از دلایل رفتار محتاطانه‌تر چین در برابر سازمان‌های بین‌المللی در این دوره، تیرگی روابط این کشور با اتحاد جماهیر شوروی و اختلاف منافع آن با منافع قطب دوم نظام بین‌الملل (شوروی) و همچنین، ورود این کشور به سازمان ملل باشد. در این دوره، به‌دلیل اختلافات چین و اتحاد جماهیر شوروی، گفت‌وگوهای دیپلماتیکی بین این کشور و ایالات متحده آمریکا در برخی حوزه‌ها آغاز شد. باوجود شروع ملاقات دیپلماتیک بین چین و آمریکا، در این دوره چین خود را در مقابل دو قطب امپریالیستی نظام بین‌الملل و رهبر کشورهای جهان سوم تصور می‌کرد، اما در برابر برخی نهادهای بین‌المللی، محتاطانه عمل می‌کرد (Kissinger, 2013).

در مرحله سوم، با روی کار آمدن دنګ از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۸۹ و اعلام سیاست درهای باز، نگاه‌ها به سازمان‌های بین‌المللی در همه عرصه‌ها، از جمله در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و...

تغییر کرد و چین با بسیاری از سازمان‌ها وارد ارتباط شد و فعالیت گسترده خود را در سازمان‌های مختلف شروع کرد (Xie, 2010: 87). با تسلط تدریجی رویکرد عمل‌گرایی بر سیاست خارجی چین، بسیاری از انگاره‌هایی که در چارچوب نظام ایدئولوژی مفروض گرفته می‌شد، کنار رفته و سیاست‌ها بر مبنای این شعار معروف دنگ که «حقیقت را می‌بایست در دل واقعیت‌ها جست‌وجو کرد»، تنظیم شد. به تبع حاکم شدن این نوع تفکر و جهان‌بینی، سیاست خارجی در عرصه‌های مختلف دگرگون شد و با برداشت سنتی از قدرت و نگاه بدبینانه به سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به شدت فاصله گرفت (Baum, 1996: 54).

در این مرحله، چینی‌ها به گونه‌ای فعالانه به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی پیوستند و همکاری بسیار گسترده‌ای را با نهادهای بین‌المللی شروع کردند. دنگ شیائوپینگ در این زمان اعلام کرد که چین می‌بایست در سیاست خارجی خود تغییرات بنیادینی ایجاد کند و فعالیت و مشارکتی گسترده را با سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شروع کند و در پاره‌ای از موارد که ضرورت ایجاد می‌کند، بر اساس اصول پنج‌گانه همزیستی مسالمت‌آمیز، به ایجاد یک‌سری سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در حوزه صلح و امنیت کمک کند (Xie, 2010: 87). از آنجا که سیاست درهای باز از نظر دنگ، مبتنی بر راهبرد توسعه اقتصادی بود، می‌بایست مسیر و راه‌های دستیابی به این اهداف در عرصه جهانی هموار شود. یکی از این راه‌ها، پیوستن به نهادهای اقتصادی-سیاسی و مشارکت فعالانه در این نهادها بود که در دهه ۱۹۸۰ انجام شد.

در مرحله چهارم که از سال ۱۹۹۰ شروع شد و تقریباً با روی کار آمدن جیانگ زمین هم‌زمان است، چین نه تنها مشارکت فعال خود را با سازمان‌ها و نهادها ادامه داد، بلکه همواره تلاش کرد تا نقش فعال‌تر و گسترده‌تری را در سازمان‌های بین‌المللی ایفا کند. در پی رشد اقتصادی این کشور، کم‌کم صدای تهدیدآمیز بودن رشد این کشور از طرف کشورهای غربی و کشورهای همسایه بلند شد. چینی‌ها در این دوره برای رفع و خنثی کردن این تصور، به رویکرد چندجانبه و دوجانبه روی آوردند (Hughes, 2005: 125-127). جیانگ زمین و هو جینتائو سازمان‌های بین‌المللی را یک فرصت به‌شمار آورده و آن‌ها را مسیری برای تثبیت و ارتقای جایگاه کشورشان در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی و زمینه‌ساز مشروعیت و وجهه بین‌المللی تلقی می‌کردند. چین در طول این دو دوره، در چارچوب سازمان‌های چندجانبه منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت می‌کرد تا به همسایگان خود بفهماند که راهبرد توسعه چین، یک راهبرد صلح‌آمیز است و قدرت این کشور یک قدرت موجه و مسئول در جهان به‌شمار می‌آید (Shamiri Shekofti et al., 2018: 44).

پذیرش اصل حاکمیت، قبول اصل عدم‌مداخله در امور کشورها، رویکرد مسالمت‌آمیز این کشور در روابط با کشورهای دیگر، و تضمین صلح و ثبات جهانی، خود حاکی از یک فهم بین‌ذهنی بین جامعه چین و دنیای بیرون از آن بود که همدیگر را تقویت کردند. پذیرش اصول و هنجارهای بین‌المللی و حرکت در چارچوب آن‌ها در چند دهه اخیر، شرایط را برای تأمین منافع چین، تغییر نگرش سیاست‌گذاران این کشور به دنیا، و اتخاذ رویکرد متناسب عمل‌گرایانه در این برهه زمانی فراهم کرده است. در همین راستا، رهبران چین برخلاف دوران گذشته سعی کرده‌اند تا در تعریف منافع ملی خود و مؤلفه‌های آن، ترجیحات نظام بین‌الملل را در نظر گرفته و تعارض بین اولویت‌های خود با دنیای بیرون را به کمترین میزان برسانند. تلاش گسترده این کشور برای سهم‌پذیری و پیوستن به یک دستورالعمل مشترک جهانی از طریق مشارکت در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و درپیش گرفتن یک دیپلماسی چندجانبه در سازمان‌های بین‌المللی، نمونه‌ای از فعالیت‌های رهبران چین برای ایجاد یک فهم مشترک با دنیای بیرون از خود به‌شمار می‌آید. در واقع، تغییر در سیاست خارجی و اعلان سیاست درهای باز و در پی آن، ارائه ایده جهان‌همانگ در زمان هو جینتاو، به نوعی پذیرش نظم جهانی و قواعد و رویه‌های حاکم بر آن است؛ قواعد و هنجارهایی که روزی نماد فرهنگ سرمایه‌داری انگاشته می‌شدند و سعی می‌شد که در راستای حفظ و استمرار نظام سرمایه‌داری تفسیر شوند، در این دوره پذیرفته شدند و تلاش شد تا با آن‌ها ارتباط برقرار شود (Shahandeh, 2004: 259-265).

در پژوهش‌هایی که چان^۱ در سال ۲۰۰۶ و کنت^۲ در سال ۲۰۰۷ درباره رویکرد چین به نظم بین‌المللی و نهادهای آن، از جمله هنجارها، رویه‌ها، و قواعد بین‌المللی، انجام داده‌اند، این نتیجه به‌دست آمده است که چین، همراهی نسبتاً خوبی با قوانین و قواعد بین‌المللی، به‌ویژه در حوزه امنیت بین‌المللی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل، داشته است. الگوی رفتاری چین در برابر عملیات حفظ صلح سازمان ملل، حکایت از این دارد که کمک‌های این کشور به عملیات یادشده ادامه خواهد یافت و روزبه‌روز روند روبه‌رشدی خواهد داشت؛ از همین رو، هو جینتاو، رئیس‌جمهور پیشین این کشور در بیانیه‌ای در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد، چین به‌عنوان یکی از اعضای اصلی نظام بین‌الملل، کمک‌شایانی به نظم و ثبات بین‌المللی خواهد کرد و حضور خود را در عملیات حفظ صلح سازمان ملل پررنگ‌تر می‌کند؛ به‌عنوان مثال، بر پایه آمار دپارتمان عملیات

1. Chan
2. Kent

حفظ صلح سازمان ملل^۱، در پایان سال ۲۰۰۹، چین حدود ۲۱۲۳ نیرو به ۱۰ مأموریت حفظ صلح سازمان ملل روانه کرده است که در بین اعضای دائم شورای امنیت یکی از بالاترین آمارها به‌شمار می‌آید (Masuda, 2011: 3-4).

کینگ توشی^۲ در این باره بر این نظر است که در فرایند روابط متقابل بین چین و نهادهای بین‌المللی، این تأثیر، یک تأثیر یک‌سویه نیست؛ یعنی تنها نهادها بر جامعه چین و دولت آن تأثیر نمی‌گذارند، بلکه رابطه بین آن‌ها، یک رابطه متقابل است؛ زیرا، در عین اینکه چین سعی کرده است خود را با نظم بین‌الملل و نهادهای آن تطبیق دهد و در پاره‌ای از موارد، اقدام به انجام برخی اصلاحات، به‌ویژه در حوزه تدوین و وضع قوانین خود، کرده است، اما در بسیاری از موارد، شاهد برخی مقاومت‌ها از سوی چینی‌ها هستیم که خواستار اصلاح و وضع قوانین جدید در حوزه‌های گوناگون بین‌المللی هستند. این گونه مقاومت‌ها بیشتر در حوزه نهادهای مالی و اقتصادی‌ای مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی رخ داده است. افزون‌براین، آن‌ها از طرفداران اصلاح ساختاری سازمان ملل و ارکان آن هستند. به‌نظر وی، چینی‌ها تنها دریافت‌کننده اصول و هنجارها در نظام بین‌الملل نیستند؛ بلکه خود در برخی زمینه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در هنجارسازی بین‌المللی دارند و سعی می‌کنند از این طریق، به اعمال قدرت و تأمین منافع دست بزنند. نمونه‌ای از مخالفت‌های چینی‌ها را می‌توان در مخالفت با مداخلات بشردوستانه در پایان جنگ سرد عنوان کرد (Shi, 2013: 442-443).

براین اساس، چینی‌ها تلاش می‌کنند، در برخی موارد، در راستای اصلاح قوانین و مقررات سازمان‌های بین‌المللی اقدام کنند، اما آن‌ها سعی می‌کنند این کار را در یک فضای مسالمت‌آمیز و از طریق ابزارهای صلح‌آمیز پیگیری کنند و همچنین، کوشیده‌اند تا از درون چارچوب و قواعد بازی، برای اصلاح قوانین اقدام کنند و از هرگونه فعالیتی که سبب ناامنی بین‌المللی می‌شود، کاملاً دوری کنند (Ikenberry & Lim, 2017: 12-13). چینی‌ها بیشتر از سازوکار نهادهای اقتصادی و مالی‌ای مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و ساختار تصمیم‌گیری این گونه نهادها ناخرسند بوده‌اند؛ از همین رو، برخی بر این نظرند که چین سعی دارد در حوزه اقتصادی و مالی، ابتکار عمل به‌خرج داده و نهادهای موازی با نهادهای بین‌المللی ایجاد کند.

1. DPKO
2. Mingtao Shi

۴-۲. چندجانبه‌گرایی و مشارکت در نهادهای بین‌المللی

چین در طول سال‌های اخیر، به‌ویژه در دوره شی جین‌پینگ، نقش برجسته‌ای در فرایند نهادسازی بین‌المللی داشته است. رشد فزاینده این کشور در حوزه اقتصادی سبب شده است که چینی‌ها در راستای تکمیل فرایند قدرت‌یابی خود به ظرفیت‌های دیگری نیز توجه کنند. افزون‌براین، سیاست‌گذاران این کشور در پی تبدیل قدرت اقتصادی خود به قدرت سیاسی در گستره جهانی هستند؛ ازاین‌رو، نسل جدید رهبران چین، بر ایجاد و بهره‌گیری از نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار تأکید دارند. این‌گونه نهادها در شرایط حاضر می‌توانند آن‌ها را به هدف متعالی خود، یعنی رؤیای بزرگ چینی و تسخیر جایگاه مطلوب بین‌المللی نزدیک کنند (Shamiri Shekofiti et al., 2018: 44). به‌همین دلیل، چین در دوران شی جین‌پینگ تلاش کرده است از سیاست انفعالی و کم‌هیاوه فاصله گرفته و در تجمیع کشورها پیرامون یک کانون چین‌محور اقدام کند.

به‌نظر می‌رسد، در دوره شی جین‌پینگ، نگاه انتقادی و اصلاحی چین به نظم جهانی، شدت بیشتری گرفته است. وی با اتخاذ رویکردی غیرتهاجمی و مسالمت‌آمیز در مورد برخی از نهادهای اقتصادی بین‌المللی، در راستای ساماندهی نهادهای جدیدی مانند بریکس و بانک زیرساخت آسیایی گام برداشته است تا ازاین طریق، نفوذ و گستره قدرت چین را در عرصه بین‌المللی تقویت، و سلطه قدرت هژمون را در عرصه‌های گوناگون بین‌المللی تضعیف کند (Biswas, 2015: 7). در معماری جدید بین‌المللی که شی جین‌پینگ در پی آن است، چین و کشورهای نوظهور، نقش برجسته‌تری دارند و نهادهای بین‌المللی ناگزیر می‌بایست فرایند دموکراتیک‌تری را در عرصه تصمیم‌سازی و اجرای آن دنبال کنند.

شی جین‌پینگ در اعلامیه‌های پرشماری اظهار داشته است که سیاست خارجی این کشور در ادامه دکنترین توسعه مسالمت‌آمیز گذشته تدوین شده است، اما رویکرد جدید وی، در مقایسه با گذشته، انعطاف‌پذیری کمتری دارد و با قاطعیت سیاسی، اقتصادی، و نظامی بیشتری همراه است. رؤیای چینی که وی به آن اشاره می‌کند، به‌نوعی فاصله گرفتن از سیاست خارجی کم‌هیاوه و تلاش برای کسب دستاوردهای بیشتر است. این موضوع حتی در نهادسازی بین‌المللی و مشارکت گسترده چینی‌ها در این‌گونه نهادهای بین‌المللی به‌خوبی قابل مشاهده است. به‌نظر جین‌پینگ، ماهیت اصلی رؤیای چینی، مقابله با برتری طلبی غرب، دفاع از پلورالیسم فرهنگی، و چندقطبی‌گرایی در سیاست جهانی، و هدف اصلی آن، دموکراتیزاسیون نظام بین‌المللی است.

ابتکار عمل و خلاقیت در سازمان‌دهی نهادهایی مانند گروه بریکس، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی، طرح «یک کمربند، یک جاده»، اجلاس تعامل و اقدامات اعتمادساز آسیایی، و همکاری اقتصادی

آسیا و اقیانوس آرام، از جمله مواردی هستند که در این دوره بسیار بر آن تأکید می‌شود. در ادامه، نقش چین را در تعدادی از این نهادها بررسی کرده‌ایم.

۱-۲-۴. سازمان شانگهای

شاید بتوان گفت، نخستین اقدام چین در فرایند نهادسازی، ایجاد سازمان شانگهای با همکاری روسیه و کشورهای دیگر منطقه در سال ۱۹۹۶ بود. سازمان شانگهای، نمونه‌ای از نهادهای چندجانبه منطقه‌ای است که چین اهداف پرشماری را در چارچوب آن دنبال می‌کند. این سازمان، توسط سران کشورهای روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، و تاجیکستان در سال ۱۹۹۶ در شانگهای با هدف مقابله با تهدیدها و چالش‌های جدید، با عنوان شانگهای-۵ بنا نهاده شد. در سایه سازمان شانگهای، بسیاری از اختلافات مرزی کشورهای عضو حل و فصل شد و آنان پذیرفتند که اختلافات خود را در چارچوب همکاری منطقه‌ای حل کنند. برخی از اصول اساسی و زیربنایی این سازمان عبارتند از: توجه به اهداف و اصول منشور ملل، احترام به استقلال کشورها، حمایت از یکپارچگی سرزمینی، عدم مداخله در امور داخلی کشورها، عدم توسل به زور، و برابری اعضا (Haji-Yousefi & Alvand, 2010).

نقش فعال چین در سازمان شانگهای و پیگیری اهداف امنیتی‌ای مانند اقدامات اعتمادساز امنیتی در نواحی مرزی؛ مبارزه با تهدیدهای غیرستی و جدید؛ مبارزه با تروریسم بین‌المللی، قاچاق مواد مخدر و دیگر جرایم فراملی؛ مخالفت با هرگونه افراط‌گرایی و تجزیه‌طلبی؛ و ارتقای همکاری تجاری و اقتصادی برپایه منافع متقابل و برابر، در راستای رویکرد فراگیر امنیتی این کشور قابل تبیین است. افزون‌براین، می‌توان آن‌ها را در چارچوب رویکرد نهادی و مشارکتی این کشور برای حل مسائل امنیتی تفسیر کرد (Shariatinia, 2011). در واقع، به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران چینی در بسیاری از موارد توانسته‌اند، به نوعی به سیاست هارمونی که در این دوره مطرح کرده‌اند، نزدیک شوند و مسائل و چالش‌های امنیت منطقه‌ای را با یک سازوکار همکاری‌جویانه منطقه‌ای حل و فصل کنند. تمرکز بر نهادهای منطقه‌ای به منظور تأمین اهداف سیاسی، امنیتی، و اقتصادی سبب شده است که روند چین‌هراسی در سطح منطقه تاحدودی به تعویق بیفتد و با عملکرد موفق در فرایند اقدامات اعتمادساز منطقه‌ای، زمینه ارتقای همکاری این کشور با قدرت‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف فراهم‌تر شود (Laruelle & Peyrouse, 2009: 7-10).

با یک نگاه اجمالی، اهداف چین از ایفای نقش کلیدی در شکل‌گیری و تداوم پیمان شانگهای، به عنوان یک نهاد همکاری چندجانبه، را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: مبارزه با هرگونه اقدام استقلال‌طلبانه مسلمانان این کشور در استان سین‌کیانگ؛ مبارزه با تهدیدها و چالش‌هایی مانند تروریسم،

جدایی‌طلبی، و افراطی‌گرایی مذهبی؛ تأمین منابع انرژی برای تسهیل فرایند تولید و توسعه اقتصادی (Haji-Yousefi & Alvand, 2010)؛ همگرایی در مقابله با تهدیدهای امنیتی و تقویت همکاری برای تأمین امنیت منطقه‌ای، حذف محدودیت‌های تجاری و موانع و فواصل اقتصادی (مانند افزایش سطح بازرگانی، همکاری بانکی).

با وجود این، نگاه این کشور به فرایند نهادسازی منطقه‌ای و بین‌المللی در دوران شی جین‌پینگ با شدت بسیار زیادی دنبال می‌شود. به نظر می‌رسد، شی جین‌پینگ (به منظور تکمیل قدرت همه‌جانبه چین) با تأکید بر فرایند نهادسازی بین‌المللی و اتخاذ رویکرد چندجانبه در راستای مهار قدرت مسلط در نظام بین‌الملل و گسترش نفوذ چین، ابتکار عمل را به دست گرفته است و درصدد گرد هم آوردن قدرت‌های نوظهور، حول محور چین است. وی تنها بر مشارکت سازنده در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید ندارد، بلکه در راستای ارتقا و تحکیم قدرت چین به سوی نهادسازی و شکل‌دهی به نهادها در حوزه‌های مختلف اقدام می‌کند (Tao, 2017: November 20). تجربه مائو به آن‌ها نشان داد که انزوای کشور در عرصه بین‌المللی، به ویژه در عصر اطلاعات، می‌تواند جامعه چین را از اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدتشان (اهدافی مانند توسعه اقتصادی) باز دارد؛ از همین رو، روابط خود با نهادهای بین‌المللی را به تدریج در حوزه‌های مختلف گسترش دادند.

۲-۲-۴. بریکس

بریکس یکی از نهادهایی است که در سال‌های اخیر توسط کشورهای نوظهور ایجاد شده است و اهداف پرشماری را دنبال می‌کند. بیشتر اعضای این سازمان، کشورهای نوظهور جنوب هستند که طی این سال‌ها از رشد بالای اقتصادی برخوردار بوده‌اند (Haibin, 2012: 2)؛ کشورهای نوظهوری که خواهان سهم و مشارکت بیشتری در مدیریت جهانی هستند (ikenberry, 2014: 6).

چین، به عنوان یک کشور نوظهور با اهداف پرشمار بین‌المللی، یکی از بنیان‌گذاران اصلی بریکس به شمار می‌آید. مطالعه اهداف گروه بریکس، حکایت از این دارد که کشورهای عضو، به ویژه چین، درصدد تقویت حضور خود در نظم جهانی و مدیریت نهادهای بین‌المللی هستند (Francis, 2013). به نظر عده‌ای، چین در زمان شی در قالب سازمان‌دهی چنین نهادهایی، نگاه انتقادی و اصلاحی خود را به مدیریت نظم جهانی ارائه می‌کند و خواستار سهم بیشتری در فرایند تصمیم‌گیری نهادهای جامعه جهانی، و همچنین، خواهان حضور گسترده‌تر و مؤثرتر خود در جامعه جهانی است؛ از این رو، بریکس می‌تواند به پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی چین برای مقابله با قدرت مسلط نظام بین‌الملل کمک کند (Mathur &

.Dasgupta, 2013: 187-189)

در داخل گروه بریکس، چین همواره بر تبادل و همکاری نزدیک میان اعضای بریکس تأکید دارد و آن را مهم‌ترین مؤلفه برای اتخاذ یک رویکرد اقتصادی و سیاسی یگانه و هماهنگ در عرصه بین‌المللی می‌داند. افزایش تعاملات داخلی میان بریکس در زمینه‌های گوناگون و افزایش همکاری‌های بین‌المللی، به‌ویژه گسترش روابط سیاسی و اقتصادی جنوب-جنوب، از جمله اهداف اصلی و مورد تأکید چین به‌شمار می‌آیند (Dehshiri & Bahrami, 2016: 47). اعضای این گروه تلاش می‌کنند تا در قالب بریکس، همگرایی و همکاری میان خود را افزایش دهند، رشد اقتصادی خود را در سطح بالایی حفظ کنند، و همچنین اشتراک منافع را در حوزه‌های مختلف بیشتر کنند و در برابر مشکلات و بحران‌های بین‌المللی هماهنگ با هم عمل کنند تا میزان آسیب‌پذیری اعضا در مقابل بحران‌های بین‌المللی کاهش یابد.

چین در حال حاضر با توجه به رشد اقتصادی پیوسته‌اش، مهم‌ترین بازیگر بریکس است. برخی بر این نظرند که این گروه‌بندی نوظهور جهانی، سرشتی چین‌محور یافته است. تفاوت سطح رشد اقتصادی میان چین و اعضای دیگر بریکس، واقعیت این گروه‌بندی را به‌نمایش گذاشته است. این کشور که در پایان سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست، در دورهٔ پساجنگ سرد با نرخ رشد اقتصادی ۵/۹ درصدی، هزینهٔ پایین نیروی انسانی، و بازارهای بزرگ، بیشترین سرمایه‌های خارجی را جذب کرده است. چین به‌دلیل وزن جمعیتی و اقتصادی، از جایگاه متمایزی در نظام بین‌المللی برخوردار است و دارای قدرت مالی و تجاری برجسته‌ای در اقتصاد جهانی است. ثبات بخشی به محیط بین‌المللی، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری بین‌المللی، مقابله با نوسانات منفی بازار ارز، کاهش سلطهٔ دلار و چانه‌زنی و رویارویی با تصویرسازی منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که این کشور از رهگذر همکاری با بریکس پی‌جویی می‌کند.

۳-۲-۴. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی

چین از سرعت تحول در مدیریت نهادهای مالی بین‌المللی ناراضی است. برخی از مفسران، ایجاد بانک توسعهٔ چندجانبهٔ جدید، با عنوان «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی» (در کنار بریکس) را پاسخی به وضعیت موجود در نهادهای مالی برتون‌وودز تلقی می‌کنند. تأسیس این نهاد برای نخستین‌بار توسط شی جین‌پینگ در دیدار با رئیس‌جمهور اندونزی در سال ۲۰۱۳ پیشنهاد شد تا با کمک و همکاری چین، فضایی برای توسعه و پیشرفت کشورهای آسیایی، به‌ویژه کشورهای کمتر توسعه‌یافتهٔ آسیا، فراهم شود. سرانجام، این نهاد چندجانبهٔ مالی توسط ۵۷ کشور در سال ۲۰۱۵ و با سرمایهٔ ۱۰۰ میلیارد دلار با هدف

توسعه کشورهای آسیایاقیانوسیه تشکیل شد (Etzioni, 2016: 8).

اهداف این نهاد چندجانبه، توسعه زیرساخت ارتباطی کشورهای آسیایی، بهبود رفاه اقتصادی و بخش‌های تولیدی دیگر و همچنین، تعمیق همکاری اقتصادی بین کشورهای عضو و مقابله با چالش‌های توسعه‌ای در بین اعضا و در زیر چتر نهاد چندجانبه مالی آسیایی است. شی جین‌پینگ در این باره بر این نظر است که از آنجا که نهادهای اقتصادی بین‌المللی، ظرفیت و قابلیت لازم کارکردی را برای هدایت سرمایه‌های موردنیاز در زیرساخت آسیا ندارند، بانک زیرساخت آسیایی، پشتوانه خوبی برای توسعه کشورهای آسیایی است (Davies, 2015: 2).

درحقیقت، یکی از عواملی که چین را در سال‌های اخیر ترغیب کرده است تا به‌سوی ایجاد نهادهای موازی با نهادهای مالی بین‌المللی حرکت کند، مقاومت ایالات متحده در برابر اصلاحات در نهادهای اقتصادی بین‌المللی است؛ زیرا، توافق افزایش منابع صندوق بین‌المللی پول و همچنین، افزایش سهم آرای کشورهای نوظهور اقتصادی در صندوق، در بسیاری از کشورهای اصلی عضو تأیید شده است، اما کنگره آمریکا همچنان آن را متوقف کرده است. اصلاح ساختار و گسترش فعالیت صندوق، که موردعلاقه بسیاری از کشورهای نوظهور از جمله چین است، با پاسخ منفی بخش‌هایی از حاکمیت آمریکا روبه‌رو شده است و در برابر اصلاح در این حوزه، مقاومت زیادی وجود دارد (Kahler, 2013: 715).

همچنین، چین از مدت‌ها پیش، خواستار اصلاح نظام تصمیم‌گیری در بانک جهانی بوده است که در دوره شی جین‌پینگ با شدت بیشتری دنبال می‌شود. این کشور، مانند بسیاری از کشورهای نوظهور، از تسلط ایالات متحده بر این گونه نهادهای اقتصادی بین‌المللی ناخرسند است. به‌نظر عده‌ای، ناامیدی ناشی از ناکامی در اصلاح ساختار و مدیریت نهادهای مالی بین‌المللی، این کشور را متقاعد به ایجاد نهاد چندجانبه جدیدی با عنوان بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی کرده است (Soleimanpour, 2014: 163).

وزارت خزانه‌داری آمریکا، این ابتکار چین را در جهت تضعیف نهادهای مالی و اقتصادی جهانی و در راستای گرد هم آوردن دولت‌های آسیایی بر مدار و محوریت چین توصیف کرده و آن را به‌عنوان رقیبی برای نهادهای بین‌المللی تفسیر کرده است (Ikenberry, 2014: 6). درواقع، رشد چشمگیر اقتصاد این کشور نوظهور سبب شده است که توزیع قدرت در عرصه‌های جهانی با دگرگونی‌های زیادی روبه‌رو شود. در طول چند دهه اخیر، سهم تولید ناخالص داخلی چین از ۲ درصد جهانی در سال ۱۹۹۰ به ۱۵ درصد در سال ۲۰۱۵ رسیده است. این کشور که در جایگاه دومین اقتصاد جهانی و بزرگ‌ترین مرکز تولیدی جهان و به‌لحاظ هزینه نظامی نیز در جایگاه دوم جهان ایستاده است، در بسیاری از معیارهای

اقتصادی و نظامی در جایگاه اول، دوم یا سوم جهان قرار دارد (Duggan, 2014: 256-260). مجموع چنین مزیت‌هایی سبب شده است که در دوره‌ی شی جین‌پینگ گام‌های بلندی در راستای تبدیل قدرت اقتصادی چین به دیگر ابعاد قدرت مانند سیاسی، نظامی، نهادی برداشته شود. چین به‌پشتوانه‌ی ذخایر ارزی فزاینده، افزایش ثروت اقتصادی، رشد شرکت‌های نوظهور، و تغییر جایگاه بین‌المللی‌اش، خواستار اصلاح در ساختار و نظام تصمیم‌گیری نهادهای مالی و اقتصادی جهانی، متناسب با موقعیت و منزلت اقتصادی این کشور است (Haibin, 2012)؛ از این رو، بسیاری از تحلیل‌گران بر این نظرند که اقدامات چین در ایجاد نهادهای موازی با نهادهای اقتصادی بین‌المللی، حکایت از ناخرسندی از وضعیت موجود و اهداف بلندمدت این کشور در راستای بازتوزیع قدرت در عرصه‌ی بین‌المللی دارد؛ زیرا، در عصر حاضر، نهادها، یکی از منابع کلیدی قدرت به‌شمار می‌آیند که در بسیاری از موارد، قدرت از طریق آن‌ها در جهان جریان می‌یابد.

به‌راستی، با تغییراتی که در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و... در عرصه‌ی روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد رخ داده است، شاهد ظهور قدرت‌های نوظهوری مانند چین، هند، برزیل در عرصه‌ی جهانی هستیم. این قدرت‌ها با توجه به شرایط جدید بین‌المللی، مانند تغییرات ایجادشده در اقتصاد جهانی و افزایش قدرت اقتصادی خود، خواستار افزایش قدرت خود در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی هستند (Hopewell, 2015: 316-318). در کنار تمایل بیشتر چین به حضور در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی موجود، این کشور در پی ایجاد یک چارچوب جدید منطقه‌ای و چندجانبه‌گرا است تا اهداف خود را در قالب آن‌ها پیگیری کند؛ زیرا، سازوکار منطقه‌گرایی و رویکرد چندجانبه‌گرایی به‌گونه‌ای مساعدتر می‌تواند اهداف اقتصادی، سیاسی، و... این کشور را تأمین کند؛ از این رو، شاهد انگیزه‌ی روزافزون بیجینگ برای مشارکت در همکاری‌های درون منطقه‌ای و بین‌المللی هستیم. براین اساس، ایجاد نهادهای پولی و مالی از جمله اقداماتی است که کشورهای نوظهور از جمله چین آن را دنبال می‌کنند.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد، برای پاسخ‌گویی به این پرسش که «چرا کشوری مانند چین در طول سال‌های اخیر در پی مشارکت گسترده در نهادهای بین‌المللی و همچنین، ایجاد نهادهای جدید، به‌ویژه در حوزه‌ی اقتصادی و مالی، بوده است»، باید به کارکرد این گونه نهادها و اهمیت آن در عرصه‌ی بین‌المللی توجه کرد. نهادها در دنیای نوین، به‌عنوان منابع مهم قدرت مطرح هستند. کشورهایی که به‌دنبال تدوین دستورالعمل بین‌المللی و

ایجاد رویه جهانی حول قدرت خود هستند، اهمیت نهادهای بین‌المللی را به‌خوبی درک می‌کنند. در واقع، کشوری مانند چین با توجه به رویکرد عمل‌گرایانه و درک درست واقعیت‌های جامعه امروز، فرایند مشارکت در نهادهای بین‌المللی و همچنین، ایجاد سازمان‌های جدید را سرلوحه کار خویش قرار داده است تا از این طریق، فرایند قدرت‌یابی و امنیت‌سازی خود را تسریع کند. ایجاد چنین نهادهایی در قالب تلاش برای کسب قدرت و امنیت در چارچوب مفاهیم جدید آن، قابل تبیین است. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان یکی از ابزارهای قدرت و امنیت می‌توانند نقش مؤثری در تأمین قدرت و ثروت داشته باشند؛ بنابراین، ایجاد سازوکارها و نهادهای جدید امنیتی و نهادهای اقتصادی دیگر می‌تواند نفوذ چین را در حوزه‌های مختلف ارتقا بخشد و قدرت این کشور را در گستره منطقه‌ای و بین‌المللی افزایش دهد و دامنه قدرت دولت هژمون را نیز در عرصه‌های گوناگون مهار کند. با این استدلال است که چین، به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان تلاش می‌کند تا با ایجاد نهادهای جدید که خود حکایت از نوعی نارضایتی از توزیع قدرت در نهادها پولی و مالی بین‌المللی دارد، قدرت نهادی و ساختاری خود را در جهان ارتقا دهد.

References

- Barnett, M. & Duvall, R. (2005). Power in international politics. *International organization*, 59(1), 39-75.
- Baum, R. (1996). *Burying Mao: Chinese Politics in the Age of Deng Xiaoping*. Princeton University Press.
- Blank, Stephen. (2006). China and Shanghai Cooperation Organization at Five. *China Brief*, 6(13), 13-28.
- Cheek, T. & Blight, D. W. (2002). *Mao Zedong and China's Revolutions: A Brief History with Documents*. Boston: Bedford/St. Martin's.
- Cheng, J. Y. S. & Zhan, F. W. (1999). Chinese Foreign Relation Strategies under Mao and Deng: A Systematic and Comparative Analysis. *Kasarinlan: Phillipine Journal of Third World Studies*, 14(3), 91-114.
- Daheshyar, H. (2006). Frameworks Tunb International System and National Interests. *Public Law Researsh*, 8(20), 53-75. (In persian)
- Davies, R. & Pickering, J. (2015). Making Development Co-Operation Fit for the Future: A survey of Partner Countries. *OECD Development Co-operation Working Papers*, No.20. Paris: OECD Publishing.
- Dehshiri, M., Bahrami, Z. (2016). Strategic Vision of China towards BRICS. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 21(89), 33-63. (In persian)
- Duggan, N. (2014). *The Rise of China within Global Governance*. In B. Dessein (Ed.), *Interpreting China as a Regional and Global Power Nationalism and Historical Consciousness in World Politics Basingstoke*. Palgrave Macmillan. (pp. 249-270).
- Etzioni, A. (2016). The Asian Infrastructure Investment Bank: A Case Study of Multifaceted Containment. *Asian Perspective*, 40(2), 173-196.
- Francis David (2013). *The Coming Challenge to U.S. Economic Dominance*, available at:

- <http://www.thefiscaltimes.com>.
- Ghasemi, Farhad. (2014). *International Regimes*, Tehran: Mizan Publications. (In persian)
- Griffiths (2014). *Encyclopedia of International Relations and World Politics*. Translated by Alireza Tayeb, published by Ney. (In persian)
- Haibinm, Niu (2012). *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?* Fredrich Ebert Stiftung. Available at: <http://TheDiplomat.com/2014/07/chinas-new-global-institutions>.
- Haji-Yousefi, Amir Mohammad & Alvand, marzieh sadat. (2010). Iran and the Shanghai Cooperation Organization: Hegemony and Counter-hegemony. *Research Letter of Political Science*, 3(2). (In persian)
- Hamanaka, S. (2014). *Trans-Pacific Partnership Versus Comprehensive Economic Partnership: Control of Membership and Agenda Eetting* (No. 146). Asian Development Bank.
- Hindiani A, Afshari Aqdam E. (2020). Bilateral Cooperation between Iran and China and the Expansion of Economic Pragmatism between them, *Quarterly Journal of Political Research in Islamic World*, 1(10), 79-97. (In persian)
- Hopewell, K. (2015). Different Paths to Power: The Rise of Brazil, India and China at the World Trade Organization. *Review of International Political Economy*, 22(2), 311–338.
- Hughes, C. R. (2005). Nationalism and multilateralism in Chinese foreign policy: implications for Southeast Asia. *The Pacific Review*, 18(1), 119-135.
- Ikenberry, G. J. & Lim, D. J. (2017). China's Emerging Institutional Statecraft. The Asian Infrastructure Investment Bank and the Prospects for Counter-Hegemony. Brookings Institution, available at: <https://www.Brookings.Edu>.
- Ikenberry, J. (2014). Introduction: Power, Order, and Change in World Politics. In: J. Ikenberry, *Power, Order, and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jozani Kohan, Shayan; Jozani Koha, Shahin. (2019). Multilateralism Based on the Beijing Consensus model; China's Strategy in the East Asian Region. *Foreign Policy Quarterly*, 33(3), 18-1. (In persian)
- Kahler, M. (2013). Rising Powers and Global Governance: Negotiating Change in a Resilient Status Quo. *International Affairs*, 89(3), 711–729.
- Keohane, R. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton University Press.
- Khalaj, Morteza. (2005). Third Generation and Policies of the Third Type, *Economic Trend*, No. 29, 26-22. (In persian)
- Kissinger, Henry. (2013). *China*, translated by Hossein Rasi, Tehran: Contemporary Culture.
- Laruelle, Marlene and Peyrouse, Sebastien. (2009), Central Asian Perceptions of China. *The China and Eurasia Forum Quarterly*, the Central Asia-Caucasus Institute & Silk Road Studies Program, 7(1), 1-8.
- Masuda, M. (2011). China's Peacekeeping Diplomacy and Troop Dispatch: New Avenue for Engagement with the International Community. *NIDS Journal of Defense and Security*, 12, 3-26.

- Mathur Sajal & Meghna Dasgupta. (2013). *BRICS Trade Policies, Institutions and Areas for Deepening Cooperation*. Centre for WTO Studies, Ryledge.
- Mirtorabi, S., Ghorbani, A., Monavari, S., Keshvarianazad, M. (2021). China's Financial Multilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019). *International Political Economy Studies*, 3(2), 383-408. doi: 10.22126/ipes.2021.5019.1227. (In persian)
- Moshirzadeh, Homeira (2009). *Transformation in theories of international relations*. Tehran: Samat Publishing, eighth edition. (In persian)
- Niaakooee, S., Ghiyasi, A. (2013). Chines Gaining Power and US Strategy: Instrumental look to UNSC. *World Politics*, 2(3), 63-87. (In persian)
- Olcott, M. B. (2005). The Great Powers in Central Asia. *Current History*, 104(5), 331-335.
- Schechter, M. G. (Ed). (2016). *Innovation in Multilateralism*. Springer.
- Rad Goodarzi, Masoumeh & Safari, A. (2019). China Institution Building in Central Asia and the Future of International Liberal Order. *Strategic Research of Politics*, 8(30), 227-262. doi: 10.22054/qps.2019.27415.1815. (In persian)
- Shafiee, N., Komaei Zadeh, Y. (2011). Clarification of China and the United States Ties against the Shanghai Cooperation Organization (SCO); On the Basis of "Balance of Soft Power Theory". *Central Eurasia Studies*, 4(7), 51-75. (In persian)
- Shahandeh, Behzad. (2004). Chinese Reforms for the Chinese. *Report*, No. 149, January and February, pp. 20-19. (In persian)
- Shamiri Shekofti, A., Shahandeh, B., Soltaninejad & A., Eslami, M. (2018). Explanation of the Position of Smart Power in China's Foreign Policy. *Geopolitics Quarterly*, 14(51), 31-62. (In persian)
- Shariatnia, Mohsen (2011). China's Goals and Interests in the Shanghai Cooperation Organization, *Journal of Foreign Policy*, August, No. 30, 161-1. (In persian)
- Shirkhani, Mohammad Ali & Mehdizadeh, Akbar (2008). Pragmatism in Foreign Policy and Development of Sino-Iranian Economic Relations (1979- 1999). *Political Quarterly*, 38(4). (in persian)
- Soleimanpour, H. (2014). US, China and Prospect of International System. *Research Letter of Political Science*, 9(3), 111-145. (In persian)
- Soltani, A., Solaymani, H. (2014). Position of the Chinese Leadership in the Continuing Process of Economic Development in the Internal and International Arena Since 1979. *Research Letter of International Relations*, 7(25), 43-78. (In persian)
- Sorenson, Gork & Jackson, Robert (2013). *An Introduction to International Relations*. Translators: Zakarian, Mehdi Taghizadeh, Ahmad Kalami, Tehran: Fourth Edition.
- Tao, X. (2017). *Chinese Foreign Policy with Xi Jinping Characteristics*. Available at: <http://carnegieendowment.org>.
- Waezi, Mahmoud. (2003). Goals and Interests of China and Russia in the Shanghai Cooperation Organization. *Central Asia and Caucasus Studies*, No. 72. (In persian)